



فیلسوف بزرگ اسلامی «صدرالمتألهین» شیرازی در کتابی که به نام «مبده و معاد» تألیف کرده است می گوید: ایمان و اعتقاد به موضوع معاد پایه و اساس کلیه شرایع و ادیان است و همه ادیان جهان بر این اساس پی ریزی گردیده است و این موضوع مورد اتفاق همه صاحبان شرایع و ادیان است بطوریکه هیچ ملتی از ملل عالم را نمی یابیم که در میان آنها وعد و وعیدی در زمینه ثواب و عقاب عالم آخرت و مجازات اعمال در جهان دیگر وجود نداشته باشد.

و این اتفاق نظر و وحدت عقیده این مطلب را ثابت می کند که کلیه پیغمبران خدا شریعت خود را بر اساس «مبده و معاد» یعنی: خدا و آخرت که مقتضای فطرت انسانها است پایه گذاری کرده اند.

تاریخ درخشان و مسلم پیغمبران الهی نیز بطور روشن نمایانگر این حقیقت است، شما تاریخ زندگی هر یک از پیغمبران بزرگ خداوند از قبیل حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام که سرشار از رنج و درد و مصیبت است را مورد مطالعه قرار بدهید و در گفتار آنها دقت کنید این مطلب برای شما روشن میشود که آنها زندگی این جهان را مقدمه زندگی جهان دیگر می دانستند و باین جهان و زندگی در آن در برابر زندگی آن عالم با نظر حقارت می نگریستند و در اشتیاق رسیدن به نعمت های آنجهان که جوار قرب حضرت حق است لحظه شماری می کردند.

حضرت ابراهیم (ع) که زندگی سراسر مبارزه خود را با طاغوت های آن زمان یعنی نمرود و نمرودیان بسر برد و در این راه متحمل

اصول اعتقادی اسلام

معاد

در دیدگاههای: انبیاء، اولیاء و حکماء

قسمت هفدهم

آیه الله حسین نوری



قرار بده».

و حضرت یوسف علیه السلام با اینکه پس از گرفتاری در قعر چاه و کشیدن رنج سالها زندان، زمام حکومت مصر را بدست آورده و همه امکانات و نعمت های این دنیا را در اختیار داشت به تمام آنها - در برابر نعمت های جاوید آخرت و قرب جوار حضرت حق تعالی - با نظر حقارت نگاه می کرد و هرگز روح بلند پروازش باین قبیل تشکیلات و وسائل رفاه قانع نمی گردید و با تصریح با خداوند چنین سخن گفت و این چنین تقاضا کرد:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَأُطِرُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقُّ بِالضَّالِّحِينَ»^۱ یعنی:

«بارالها تو مرا سلطنت و عزت بخشیدی و علم رؤیا و تعبیر خوابها آموختی تویی آفریننده آسمانها و زمین، تویی ولی نعمت و محبوب من در دنیا و آخرت مرا با حالت تسلیم در برابر خود بمیران و با صالحان محشورم بفرما».

پیغمبر بزرگ اسلام پس از رنجهای فراوان در راه تأسیس و تبلیغ اسلام و تحمل مصیبت ها و مشکلات در راه مبارزه با طاغوت های زمان و ترتیب مقدمات و وسائل ده ها فقره جهاد و دادن خونها و جانها و مالهای فراوان در راه اهداف اسلامی هنگامی که در آستانه رحلت از این جهان قرار گرفت به یاران خود فرمود: «ستردون علی الخوض» یعنی «شما بزودی در کنار «حوض» بر من وارد خواهید شد و من در آنجا در انتظار شما هستم».

اولیای مخصوص خدا یعنی اهل بیت پیغمبر (ص) نیز بر اساس همین عقیده در

رنجهای فراوان گردید در پایان از خداوند تقاضا کرد که «وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ»^۱ «پروردگارا مرا از وارثان بهشت پرنعمت

طول زندگی خود از رنجها و مصیبت‌ها در گوشه زندانها و صحنه‌های پرهیاهوی زندگی و زیر شمشیرها استقبال می‌کردند اجساد خود را با کمال اشتیاق و شادمانی در معرض کشته شدن و پاره‌پاره گردیدن قرار می‌دادند و بر رنج زخم‌ها و مصدوم شدن‌ها و تشنگی‌ها صبر می‌کردند و تا سرحد جان باختن مقاومت می‌کردند و بر چهره مرگ لبخند می‌زدند و آنرا وسیله انتقال از این جهان به جهان وسیع‌تر و روش‌تر که محضر مقدس الهی و جوار قرب خداوندی است می‌دانستند.

فلاسفه بزرگ الهی نیز بر اساس همین عقیده زندگی دنیا را ناچیز می‌شمردند و در طول زندگی خود هدفی جز تهذیب نفس و تکمیل اخلاق و معارف انسانی و تربیت و ارشاد مردم نداشتند.

تاریخ زندگی و مرگ ارسطو و افلاطون و سقراط و فیثاغورث دارای نکته‌ها و لطائف فراوانی است که همه و همه حکایت از اعتقاد آنها به معاد و حقایق جهان آخرت می‌کند.

فلاسفه و حکمای الهی همواره در تعبیرات خود این بدن را مانند یک زندان برای «روح» می‌دانستند و خروج روح از بدن را آزاد شدن مرغ بلبل پرواز روح از قفس بدن می‌دانستند یا «بدن» را مانند تخم مرغ و روح را مانند جوجه‌ای که پس از تکامل در داخل تخم، دیواره تخم مرغ شکسته میشود و جوجه بیرون می‌آید تصور می‌کردند یا اینکه دنیا را بمنزله «رحم» و روح را مانند جنینی که در داخل رحم ساخته می‌شود و هنگامی که بتکامل رسید و به تجهیزات لازم اینجهان مجهز گردید از

رحم خارج میشود و به این جهان وسیع و روشن قدم می‌گذارد می‌دانستند و می‌گفتند که انسان در رحم این جهان ساخته می‌شود و هنگامی که بتجهیزاتی که برای آنجهان لازم است مجهز گردید خود با اشتیاق فراوان از رحم اینجهان خارج و به جهان دیگری که روشن‌تر و وسیع‌تر از این جهان است وارد می‌گردد و در حقیقت «مرگ» را تولد دیگری برای انسانی که بتکامل رسیده است می‌دانستند.^۳

از آن پس می‌گوید:

یکی از دیگران از براهین «بقای روح بعد از مرگ» این است که انسان در «خواب» پدر و مادر یا یکی دیگر از آشنایان خود را پس از اینکه مرده‌اند می‌ببیند و از آنها پرسشهایی در باره موضوعات مختلف بعمل می‌آورد و آنها جواب صحیح می‌دهند و برای بدست آوردن آشنایی که فرزندان و بازماندگان آنها می‌خواهند بدست بیاورند و پیدا نمی‌کنند راهنمایی می‌کنند و نشان می‌دهند و این راهنمایی‌ها صددرصد درست و مطابق واقع از کار درمی‌آید.

و هر کس در زندگی خود از این قبیل خوابها را دیده است و این گونه رؤیاها هرگز با مبانی مادی‌ترین و مادی‌ت که «روح» را انکار می‌کنند و به بقای آن پس از مرگ قائل نیستند قابل تفسیر نیست.

در تاریخ آمده است که «فردوسی» پس از اینکه شاه نامه را بر اساس پیشنهاد سلطان محمود نوشت و پایان رسانید سلطان محمود بوعده خود وفا نکرد و حق فردوسی را ادا ننمود وی دل آزرده و ناراحت شد رستم بخواب او آمد و باو گفت: «تو در این کتاب در جاهای فراوانی مرا ستایش کردی و من

هر چند فعلاً در زمرة اموات می‌باشم و توانائی ادای حق تو را ندارم ولی در فلان نقطه «دقیقه» ای وجود دارد و تو فردا برو آنجا را حفر کن و آن دقیقه را برای خود بردار» فردوسی پس از بیدار شدن از خواب، مطابق نشانه‌هایی که در خواب باو داده شده بود به آن نقطه رفته آنجا را حفر کرد و آن دقیقه را پیدا کرد و مورد تصرف خود قرار داد.

ولذا او بطور مکرر می‌گفت: «رستم پس از مرگ خود، از سلطان محمود که در حال حیات است با سخاوت‌تر و کریم‌تر است!»

در گفتار حکیم بزرگ ملاحظه را شیرازی در رابطه با این نکته که فلاسفه الهی در نتیجه اعتقاد راسخی که به جهان آخرت داشتند به این جهان و مظاهر آن با نظر حقارت می‌نگریستند و دل بآن نمی‌بستند به تاریخ زندگی سقراط حکیم نیز اشاره شده بود، در این مورد توضیح مختصری از زندگی این فیلسوف بزرگ که در اواخر قرن پنجم پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) می‌زیسته و اعتقاد راسخ او به معاد پایه زندگی و مرگ او را تشکیل می‌دهد مناسب است.

«سقراط» را امام حکماء و استاد فلاسفه می‌دانند و چون در راه تعلیم و تربیت ابناء بشر و مبارزه با طاغوت‌ها و جباران زمان خود جان سپرده است ویرا از شهدای بزرگ عالم انسانیت می‌دانند.

می‌گویند: «سقراط کسی است که فلسفه را از آسمان بزمین آورده» و معنای این عبارت این است که قبل از او نوعاً پایه علم فلسفه را در خارج از وجود انسان آغاز

می کردند ولی او تعلیمات خود را از وجود خود انسان آغاز کرد و بمردم زمان خود تاکید کرد که برای شناختن حقایق جهان باید بلندپروازی را کنار بگذاریم و در وجود خودمان فرو رویم و خودمان را بشناسیم و خود را بسازیم و تکالیف و وظایف خود را درست تشخیص بدهیم.

او می گفت من دانشی ندارم که تعلیم کنم من مانند مادر خود «فنّ مامائی» دارم (مادر سقراط «ماما» بوده است) چنانکه «ماما» کودکان را در زائیده شدن مدد می کند من نفوس را یاری می کنم که زاده شوند یعنی: بخود آیند و راه کسب معرفت را بیابند و معرفت صحیح از شناخت خودتان سرچشمه می گیرد.

او بد عملی و ارتکاب خلاف را از اشتباه و نادانی می دانست و می گفت: اگر مردم خیر و نیکی را درست بشناسند و تشخیص دهند و شرور را نیز بطور کامل بشناسند هرگز در راه شر گام نمی گذارند و از انجام کار نیک سرباز نمی زنند.

او می گفت انسان طبعاً جوای خوشی و سعادت است ولی سعادت انسان از راه رسیدن به لذات و شهوات فراهم نمی شود بلکه راه رسیدن به سعادت خودداری از خواهشهای نفسانی است و سعادت افراد نیز

در ضمن سعادت جامعه بدست می آید از او کلمات حکمت آمیز فراوانی نقل شده است.

و بالاخره در زمانی که گروه فراوانی بنام سوفسطائی ها همه چیز این جهان را «خیال» می پنداشتند و حقایق را بطور کلی انکار می کردند و نیز بت ها را بعنوان خدا می پرستیدند و ظلم جباران و فساد اخلاق جامعه را فرا گرفته بود در برابر این انحراف ها قیام کرد و با زحمات طاقت فرسا و رنج و کوشش فراوان تحولی در افکار مردم و اوضاع جامعه بوجود آورد و جلو کج رویها و طفیانها را گرفت ولی ارباب زر و زور و بازیگران صحیح سیاست های انحرافی که مطامع خود را در خطر دیدند آتش حسد و عداوت در سینه آنها شعله ور گردید و سرانجام او را دستگیر و زندانی کردند و در محکمه ساختگی ای که خود تربیت داده بودند ویرا به اعدام محکوم کردند.

روزیکه خواستند او را بوسیله زهر بکشند شاگردانش که تعداد آنها به ۱۲ هزار نفر می رسید برای ملاقات آن استاد بزرگ بزمندان آمدند استاد با چهره باز و نشاط کامل که حاکی از عظمت روح او بود از آمدن آنها استقبال کرده شاگردانش فرصت را غنیمت شمرده سؤالات علمی فراوانی را

مطرح ساختند او با قیافه باز بهمه آنها پاسخ داد همه از استقامت و اهمیت ندادن او بمرگ تعجب می کردند، در اینحال یکی از شاگردانش به نام سیمپاس گفت من سؤال دیگری داشتم می ترسم که حال شما برای جواب آن مساعد نباشد سقراط گفت در وضع روحی من هیچ تفاوتی در اینحال پدید نیامده است بلکه من که هم اکنون خود را در آستانه شهادت می بینم خوشحالترم زیرا من هر چند که از یاران شریف و باوفائی مثل شما جدا می شوم ولی بحضور برادران فاضل و با شرافت خود که بآن جهان منتقل گردیده اند می رسم و به آن پرسش علمی نیز پاسخ گفت و از آن پس ازجا برخاست و بدن خود را شست و نماز خواند و خود را آماده شهادت در راه خدا کرد و با قیافه باز و قلبی مطمئن و دلی آرام گفت: «أشَقُّتُ نفسی الی قابض ارواح الحكماء» یعنی: «روح خود را به آن کسی که ارواح حکیمان را قبض می کند تسلیم کردم»^۵.

ادامه دارد

- ۱- سوره شعرا- آیه ۸۵.
- ۲- سوره یوسف- آیه ۱۰۱.
- ۳- مبدأ و معاد ص ۲۳۱-۲۳۴.
- ۴- مبدأ و معاد ص ۲۳۴-۲۳۵.
- ۵- سیر حکمت در اروپا ج ۱ ص ۳۰۲ دائرة المعارف للقرن العشرين ماده من ناسخ التواریخ. ج ۱ ص ۱۴۷.

بهترین پشتیبان

• امیر المؤمنین (ع):

«مَنْ لَمْ يَغْتَبِرْ بغيرِهِ لَمْ يَسْتَظْهِرْ لِنَفْسِهِ».

(غرر الحکم. ص ۶۱۶)

کسی که از سرنوشت دیگران عبرت نگیرد و تجربه نیاموزد در برنامه زندگی خود پشتیبانی نگرفته است.